



<http://www.arianafghanistan.com>



شهر اسن - المان؛ ۳ اکتوبر ۲۰۰۸



نعمت الله مختارزاده  
فرستنده: خ. معروفی

## غوغای حقیقت



به گمانم هیچ افغان شعر دوستی نباشد، که نام قصیده سرای نامور و نقاد افغانستان، جناب "نعمت الله مختارزاده" را نشنیده و از تراویده های طبعش لذت نبرده باشد. نعمت جان عزیز منظومه ذیل را ده سال پیش در دسترس من گذاشته و قصه کرده بود، که:

داکتر صاحب هاشمیان در مجله "آئینه افغانستان" خود، او را مُدام با لقب "استاد" مفتخر میگردانیده است. نعمت جان، که از شنیدن این لقب خیراتی و اعزازی به تنگ آمده بود، موضوع را به ایشان گوشزد نمود. با آن هم داکتر هاشمیان دلنگان بود و ازین "لقب بخشی" رویگردان نگشت و همچنان وی را "استاد نعمت الله مختارزاده" خطاب می کرده است. نعمت جان مختارزاده هم منظومه "غوغای حقیقت" را سروده برای داکتر هاشمیان فرستاد و همکاری خود را با وی قطع نمود. معلوم نشد، که بعداً داکتر صاحب هاشمیان آن منظومه را در مجله خود چاپ کرد یا نی؟؟؟

(خ. معروفی - برلین - ۱۳ دسمبر ۲۰۱۸)

گفته ها، ساده، ولی، پُر ز معما دارد  
لیک شهد و شکر و قند و مرّبا دارد  
قلم معتبر و معجزه آسا دارد  
آنچه باشد به خفا، بر همه رسوا دارد  
سند اصلی به صدها و هزارها دارد  
لقبی داده و توهینی به اُستا دارد  
مُهر استاد، به این نملة\* ادنا دارد  
تهمتی بد، به چنین بی سر و بی پا دارد  
مُشت ننگین لقب، وار دل ما دارد

هاشمیان، که گپ از عالم بالا دارد  
گرچه تُند سخنش، تندتر از تندترین  
گپ او آب نماید دل سنگ اُدباء  
پرده از چهره هر خائن ملی، بَدَرَد  
خود پروفیسر و هم داکتر و استاد بُود  
لیک خیرات، درین ماه مبارک بر من  
من نه داکتر، نه پروفیسر و نه استادم  
به من تازه سبق خوانی، که نَوشاگردم  
سنگ خیراتی "استاد"، زده بر سر من

من نه جنرال و قومندان و رئیس و نه وزیر  
 من نه ملا و نه طالب، نه چلی و نه امام  
 ولی یک شاعر آواره بی نام و نشان  
 دیگ تزویر به جوش آمده بی چوب و ذغال  
 بر گدائی که پی شهرت و نام است و مقام  
 هر چه خیرات دهی، زود پذیرا دارد  
 این لقب درخور ما نیست، بده بر دگران  
 یک پناهنده، که نه مسکن و مأوا دارد  
 که حقیقت ز جفایم بسی غوغا دارد  
 ز نشانش قلمم، شکوه به هر جا دارد  
 طبع لامذهب من، پختن حلوا دارد

«نعمت» از مُفت کند، شکوه منظوم چنین

که چرا مفت لقب، بر من شیدا دارد

### شرح یک لغت:

\* - "نمل" (به وزن "نخل و نحل و نجم و لیل و ترک") در عربی "مورچه" را گویند، که "اسم مرّه" اش "نمله" است. "اسم مرّه" بر واحد "اسم" و "فعل" دلالت میکند؛ پس "نمله"؛ یعنی "یک دانه مورچه". اگر برای شایقان لغت و صرف عربی جالب افتد و خواب آن دو "استاد ادب دری" و دگر بیسوادان "افغان جرمن آنلاین" را پریشان نکند:

- "لیل" در معنای "شب" است و "لیله"؛ یعنی "یک شب". چنان، که در داستانهای مشهور "الف لیله و لیله" (هزار شب + یک شب؛ یعنی "هزار و یک شب") میبینیم - اسم مرّه یک اسم

- "نجم" در عربی "ستاره" را نامند و اسم مرّه آن "نجمه" میشود؛ یعنی "یک ستاره" - اسم مرّه از اسم "نجم" - "نخل" در معنای "درخت خرما" است و اسم مرّه اش "نخله"، که در معنای "یک درخت خرما" میشود - اسم مرّه اسم. در زبان دری "نخله" را به حیث "واحد" درخت و نهال استعمال میکنند.

- "نحل" کلمه عربی و در معنای "زنبور" است، که اسم مرّه آن "نحله" در معنای "یک زنبور" میشود - اسم مرّه از نحل، که اسم است.

- "ظفر" (به فتح اول) در معنای "جستن" یا "خیززدن" است و اگر اسم مرّه آن را درست کنیم، "ظفره" (به طای مفتوح) به حاصل آید؛ یعنی "یک بار خیززدن" یا "یک دفعه جستن" (پس "ظفره" اسم مرّه فعل "ظفر" است) - "ضرب" در معنای "زدن" است و اگر اسم مرّه اش را بسازیم، "ضربه" حاصل میشود؛ پس "ضربه" لغتاً در معنای "یک بار زدن" است - اسم مرّه از فعل "ضرب".

- "جلس" در عربی در معنای "نشستن" است و اسم مرّه اش "جلسه" (به سکون لام) در معنای "یک بار نشستن" میشود. در فارسی ایران "جلسه" را به فتحین تلفظ میکنند، که غلط است. و ازین هم غلط تر ترکیب "نشست" است، که ایرانیان آن را جانشین "جلسه" ساخته اند، بالخاصه، که به مزاج زبان دری افغانستان هرگز سازگار نیست!!! درین زمینه ضمن مقالات مختلف به تفصیل سخن گفته ام - رجوع شود به آرشیف خلیل الله معروفی و آرشیفهای بردربر پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان".

(شرح از "خ. معروفی")

